

# ایلغار آمریکا در افغانستان - خطر کجاست؟

دکتر فریبرز رییس دانا

در این ساعات وحشت که بر سرزمینمان می‌تازد، زیر آسمان توفان زای جنگ، که بی‌وقفه تهدید می‌کند، وظیفه ما فدا کردن [ همه چیزمان ] نیست. [ وظیفه ما ] آنست که بگوییم حقیقت کجاست، دروغ کجاست، راه کجاست و خطر کجاست.

ا. ولادیمیروا - شاعر روس - از شعرهای دوره زندان

اینها همه، اما، جنبه های آشکار جنایت جنگی آمریکا و انگلستان در افغانستان است. باید برای این مقیاس ناباورانه که درآمد سرانه ایالات متحده آمریکا ۲۸۰۰۰ دلار و درآمد سرانه افغانستان فقط ۱۷۵ دلار است، توجیهی جستجو کنیم: درآمد متوسط آمریکایی ها ۱۶۰ برابر افغانی هاست.

با این وصف، چون در آمریکا در حدود ۱۰۰ هزار نفر را داریم که درآمد سرانه اش بیش از ۱۰ میلیون دلار است و کسانی را نیز که بیش از ۱۰۰ میلیون دلار دارند و این کسان از فرمان روایان واقعی ایالات متحده هستند (از جمله پرزیدنت بوش در این میان از صدر نشینان است) پس می‌رسیم به این نتیجه که به طور متوسط یک آمریکایی متمدن متمول بیش از ۵۷۰۰۰ برابر از یک افغانی متوسط‌دارایی دارد. من سر در نمی‌آورم این که گفته می‌شود هوایمانهای چند میلیون دلاری به کومه و کوخ چند ده دلاری افغانی‌ها حمله می‌کنند، با این نسبت‌ها همخوانی دارد یا نه. از این راه، به جایی نمی‌رسیم، بهتر است از دیدگاهی دیگر به مسأله نگاه کنیم.

درباره عوامل واقعه ۱۱ سپتامبر، این بهانه گران‌بهره برای آغاز عملیات آتش و کشتار متمرکز، دلایل چندی آورده‌اند. نظریه پردازی و تحلیل آنقدر زیاد بود که اکنون پس از گذشت ۵۰ روز از این واقعه، می‌توان به طبقه بندی نسبتاً روشن و متمایز دلایل به شرح زیر اشاره کرد:

- حمله تروریستی، دست‌ساز دستگاه‌های امنیتی ایالات متحده بوده است تا به آن وسیله مصرف انبوه سلاح‌های مانده تلنبار در زرادخانه‌ها شروع شود و دور تازه‌ای از تأدیپ و هل من مبارز بین‌المللی در آستانه قرن بیست و یکم و در مدخل جهانی سازی به رهبری ایالات متحده و به‌نوع‌گیری

آمریکایی‌ها بی‌گناه‌اند - باید رنج طولانی سرما، گرسنگی، وبا، مالاریا، سرگردانی، مهاجرت، بیکاری، تحقیر، اعتیاد و انواع سوءاستفاده‌ها را در آنچه مرگ تدریجی نام دارد، تحمل کنند.

حساب‌ها درست در نمی‌آید اگر در حدود ۷۰ میلیارد دلار خسارت‌های مستقیم (عمدتاً به شرکت‌های بیمه) و در حدود ۲۰۰ میلیارد دلار عدم النفع و خسارت‌های نامستقیم را به حساب نیاوریم.

**هشیار باشیم! آمریکا خواب آن را دیده است که پاکستان را به بهانه دفاع از جناح متعادل طالبان به محرکه رو در رویی با ما بکشاند**

مجموعه خسارت ۳۷۰ میلیارد دلاری ناشی از این حمله بیش از ۴ برابر تولید ناخالص داخلی ایران و در حدود ۱۰۰ برابر تولید ناخالص داخلی افغانستان (اعم از گوسفند و تریاک و غله و دستمزدها و خرت و پرت‌های کارگران افغانی خارج کشور که برای خانواده‌هایشان ارسال می‌شود) است. آیا از این کشور می‌توان آن میزان خسارت را بیرون کشید؟ قطعاً خیر. اما در عوض می‌توان باندان‌های فشرده و غیظ و نفرت آنقدر از این مردم کشت تا دل وجدان‌های بیدار سرمایه و ثروت سلطه‌گر خنک شود، دیگر کسی به سرزمین سروران دهکده جهانی نگاه چپ نیندازد و افکار عمومی آمریکا نیز ایام مستدام سروری و سیطره خود را باور کند.

امروز بیش از یک ماه است ارتش‌های ایالات متحده و پادشاهی انگلستان شهرهای فقرزده، محروم، بی‌پناه و بیماری‌زای افغانستان را بمباران هوایی می‌کنند. بمباران‌ها بیشتر پس از شروع تاریکی شب، یا در ساعاتی مانده به سحرگاهان به وسیله ده‌ها بمب افکن پیشرفته و قوی، با بمب‌های خوشه‌ای، که هر یک دارای قدرت انهدام و کشتار بسیار وسیع و بی‌سابقه‌اند، صورت می‌گیرد. به جز مواردی که رعد و برق می‌زند و هوای گرفته و بارانی کشور کوهستانی به خداوندگار جنگ مساعدت نمی‌کند، بمباران‌ها واقعه‌ای نشناخته‌اند.

کمتر آدمی را در میان دوستانم در میهن خودمان و در همه جهان دیده‌ام که در این یورش ایلغاری مافوق مدرن، فضای خشم و نفرت کورکورانه، تعصب سنگدلانه، قدرت جویی ضدبشری و تنوره‌کشی دیوگونه را در تصور نیاورد. بارها عملیات انهدام و آتش و قتل عام به اشتباه مدارس، بیمارستان‌ها، خانه سالمندان، انبارهای آذوقه و دارو و تجهیزات آوارگان و دهکده‌های دور دست آرام را هدف بمب افکنی‌ها قرار داده‌اند. نتیجه این‌ها تاکنون زخمی و کشته شدن و آوارگی و زخمی شدن کسانی است که شمارشان به چند برابر شمار آسیب دیدگان حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر می‌رسد.

واقعه تأسف بار نیویورک - واشنگتن، بنا به آمار رسمی در حدود ۷۰۰ نفر کشته و در حدود ۸۰۰۰ نفر زخمی به جای گذاشته است. بازماندگان و زخمی‌ها از عالی‌ترین خدمات بیمه‌ای، امکانات بهداشتی و درمانی، مراقبت‌های طول عمر و جز آن برخوردارند. اما افغانی‌های آسیب دیده و زخمی و بازماندگان بی‌پناه کشته شدگان - که به اندازه

سیاسی انگلستان شکل بگیرد.

- حمله تروریستی فقط کار گروه القاعده و طالبان و با رهبری اسامه بن لادن و انگیزه آن ضربه زدن به آمریکای جهانخوار است که همه جا مسلمانان و مستضعفان را زیر فشار قرار داده به دشمنان و کشتارگران آن یاری رسانده است.

- این واقعه از سوی اسرائیل و صهیونیسم و یهودیان راستگرای مسلط بر اقتصاد ایالات متحده صورت گرفته است تا آمریکا را وارد دور تازه ای از جنگ علیه مخالفان اسرائیل کند و در ضمن با منافع اقتصادی آنان نیز سازگاری دارد.

- این حمله را فقط گروه های مسلح ناراضی داخلی (شامل راستگرایان افراطی، مافیا، فاشیستها) انجام داده و به انتقامجویی علیه تهاجم های پلیس اف.بی.آی به گروه های مختلف ایشان دست زده اند. - کار، کار رقیبان غیر آمریکایی آمریکا، به ویژه سرمایه داری اروپایی (به خصوص آلمانی و فرانسوی) است. با این کار مرکز مالی جهان از آمریکا به اروپا راه می یابد و رقیب قدر کمی سست می شود. - موضوع از شکاف درون سرمایه داری آمریکا که مثلاً در مقابله حزب دموکرات و حزب جمهوری خواه در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ و پیروزی زورکی بوش تبلور یافت، ناشی می شود. با این کار، جناح جمهوری خواه و سرمایه داری نظامی، ساختمانی و نفتی و بخش اصلی الیگارشی مالی باید بساط خود را برچیند.

- رقیبان شکست خورده و خفته قبلی - و به طور واضح تر روسیه و ایدئولوژی نهفته کمونیستی در آن - دست به چنین حمله ای زده است تا افسانه ابر

قدرتی آمریکا را باطل و فروپاشی آن را آغاز کند.

- فشار و تبعیض و زورگویی و دشمنی با آزادی و استقلال مردم جهان که در جستجوی منافع اقتصادی، از سوی نهادهای حاکم اقتصادی و سیاسی اعمال می شود، بارها واکنش های متفاوت تند و ناسنجیده و دیوانه وار را در کنار مبارزات خردمندانه، آگاهانه و قاطع مردم مختلف جهان برانگیخته است، این بار حسابی به آمریکا ضربه زد. این ضربه دنباله اعتراض ها و برخوردهای کور و تروریستی است که همیشه در کنار آرمان های تحول ریشه ای در نظام جهانی و کنش و کردار انقلابی وجود داشته است.

این بار به احتمال قوی، سازماندهی جهانی برای ضربه زدن به آمریکا، پیچیده ترین روش ها را به کار برده، از نیروهای نفوذی و گروه های ناراضی داخلی استفاده کرده، سازماندهی چیره دستانه ای رابه کار انداخته و از نقاط ضعف همیشه حاضر این گول جهانی استفاده کرده است. بن لادن و القاعده و طالبان در این میان هیچ کاره نیستند اما دارای نقشی محدودتر از آنند که آمریکا می خواهد نشان بدهد. من به دلایل مختلف آن تحلیل ها را به جز آخری نمی پذیرم. به گمان من دموکراسی آمریکایی به هر حال مانع به کار بردن چنین توطئه های سهمگین داخلی از سوی دستگاه های امنیتی می شود.

باجبررسی ای که از محدودیت تضادهای سرمایه جهانی و سرمایه داری درون آمریکا دارم به این نتیجه رسیدم که جریان ها و جناح ها به این نوع رویارویی نمی رسند و به عکس، معمولاً در حول سیاست صلح در خانه خودی و جنگ در خانه دیگران متحد می شوند.

به دلیل محدودیت جدی توان گروه هایی که آماج اتهام ایالات متحده هستند، آنها نمی توانند به تمامی و به تنهایی طراح و مجری چنین واقعه ای باشند. با آن که این واقعه به نفع جنبش های انقلابی و رهایی بخش جهانی در اینجا و آنجا نیست، اما اسراییل و صهیونیسم نیز بردی از آن حاصل خود نکرده اند.

هسته های ناراضیاتی افکار عمومی از سیاست خارجی اسراییل گرای آمریکا شکل گرفته است. سخت است که این هسته ها به مجموعه های سیاست گذاری متفاوت در آمریکا بینجامند اما از هم اکنون آثار تغییر جهت (دست کم تغییر جهت تاکتیکی) را در رفتار دولت بوش نسبت به اسراییل شاهد هستیم.

به این ترتیب، گمان من این است که حمله ۱۱ سپتامبر را باید از مقوله واکنش کور و تروریستی به رفتارهای نادرست و مداخله های جنایت بار آمریکا به حساب آورد که این بار سهمگین، حساب شده، بهت آور و سخت تکانه آور بود.

شاید بتوان جای پای القاعده را در آن یافت، اما بی برو برگرد سازماندهی این حمله بسی فراتر از این سازمان مستقر در افغانستان عقب مانده بوده است.

تمام نشانه های به دست آمده از همکاری های درون ایالات متحده حکایت دارند. منابع اطلاعاتی آمریکا در نخستین ساعات پس از واقعه، در بهت زدگی کامل گفتند: "انتظار می کشیدند، اما نمی دانستند چگونه." یک فرمانده قدیمی گفت: "ببینید ما با دیگران چه کرده ایم که باید مستوجب این تلافی ها باشیم".

بوش، این کم هوش ترین رییس جمهوری تاریخ ایالات متحده، در جا اعلام "جنگ صلیبی" کرد و برای مسلمانان رجز خواند، اما کمی بعد کفش ها را در آورد و در مرکز مسلمانان حضور یافت. تونی بلر، نماینده شایق وابستگی و فرومایگی که به حق تبلور جایگاه پایین تاریخ امپراتوری ملکه بریتانیاست از شوق خونریزی، سر از پا نشناخت و چپ و راست به ضربه زدن به تمدن صنعتی برتر تاخت. برلوسکونی، نخست وزیر ایتالیا نیز مسلمانان را صاحبان تمدن فرودست نسبت غرب قلمداد کرد. این همه، در عرف بررسی انگیزه های واقعی حرف های سیاستمداران غرب، چیزی را جز ضربه ای که از سوی قربانیان جنایت ها و کشتارها و توطئه ها خورده اند، بیان نمی دارد.





با آمریکا صادر می کند.

گروه طالبان ابتدا هیچ نشانه ای حاکی از تلاش برای برقراری یک آرمان اسلامی خاص از خود نشان نداد. این گروه در بیانیه رادیویی پنجم نوامبر ۱۹۹۶ از صدای شریعت، خود را متشکل از مردم و مصمم برای رهایی هم وطنان از عذاب و تضمین صلح و امنیت اعلام کرد و گفت که با جمع آوری سلاح ها و پایان دادن به ملوک الطوائفی فتودالی می خواهد دولتی فراگیر و قوی ایجاد کند. این بیانیه در جلب نظر مردم که از سال ها جنگ و آوارگی و فقر و دربه دری و ناامنی به تنگ آمده بودند، مؤثر بود. به هر حال، طالبان در سال ۱۹۹۴ در قندهار قدرت را به دست آورد و با پیروزی های پی در پی، حکومت مجاهدان را به شمال راند و شهرهای هرات و کابل را به تصرف درآورد.

به یک تعبیر، پیروزی آنان برقی آسا بود. پس از تسلط بر نقاط مختلف افغانستان (به جز منطقه محدودی در شمال و شهر مزار شریف) آنها به سیاست های سخت گیرانه، من درآوردی و زورگویی تحت عنوان قانون خدا که به حضرت محمد (ص) وحی شده است، روی آوردند. موج تازه ای از مهاجرت ها و بدبختی ها شروع شد (پیش تر مهاجران قبلی به خاطر فشار مجاهدان به مهاجرت تن داده بودند). طالبان سپس به سیاست های سرکوب و کشتار ادامه داد و نجیب الله، بهترین شانس رهبری کشور را با ناجوانمردی تمام به قتل رساند.

سپس نوبت اعدام ها، کشتارها، شکنجه ها، مداخله های بی شرمانه در زندگی مردم، زن کشی و زن آزاری و نابود کردن تمام آزادی های فردی و اجتماعی که از پیش نیز در معرض نابودی کامل بود، فرار رسید.

همه مظاهر انسانی در معرض آسیب تجاوز

افغانستان، البته از یک سو برای پرده پوشی جنایت ها و جنگ طلب کردن افکار عمومی است. اما از سوی دیگر، این سیاست ضد آگاهی وسیع و دقیق برای آنست که مردم آمریکا و اروپا ندانند که واقعه ۱۱ سپتامبر تنها یکی از واکنش های محتمل علیه تبعیض و بهره کشی و ستم جهانی دولت ها و قدرت ها و شرکت های آنان بوده است که آخرین نشانه آن، پس از بمباران های عراق، جنایت در سرزمین فلاکت زده افغانستان و کشتار مردم بی گناه آن سامان است.

با این وصف، آن هسته آگاهی که در لحظه وقوع حادثه اتفاق افتاد و به خطر افتادن زندگی واقعی شهروندان آمریکایی، کار رشد آرام، اما بی وقفه خود را آغاز کرده، تاکنون ادامه داشته و به احتمال قوی به عاملی برای تغییر جهت سیاست ها و بنابراین دشوار شدن فرایند سلطه طلبی در نظام اقتصاد جهانی تبدیل خواهد شد.

و اما طالبان و اسامه بن لادن، خود در اصل فرزندان مشروع سیاست مداخله و سیطره جویی ایالات متحده اند. پس از سقوط دولت تحت الحمایه شوروی در آوریل ۱۹۹۲، احزاب مجاهدین، که پس از ۱۴ سال درگیری، قدرت را به دست گرفته بودند، نتوانستند بر سر تقسیم قدرت بین خود به توافق برسند. این گروه ها به مدت چهار سال در کابل و قندهار به جان هم افتادند. اختلاف اصلی یکی با ژنرال رشید دوستم که بعداً به ترکیه پناهنده شد و دیگری با گلبدین حکمتیار بود که بر سر مردم کابل موشک می فرستاد و دست آخر نیز سلاح ها و نیروهای خود را به طالبان واگذاشت و به قرار اطلاع، مبالغی از محل ثروت در اختیار آنان - و به احتمال قوی بن لادن - قرار گرفت و به ایران آمد و باز به قرار اطلاع، در اینجا به فعالیت اقتصادی نیز مشغول است - جدا از دستوری که پیوسته برای مقابله ایران

پیتر مارزون پژوهشگر برجسته سیاسی و اجتماعی انگلیسی که سال های مسئول امور انسانی و برنامه های تحقیقاتی در زندگی مردم خاورمیانه و افغانستان بوده است، چند سال پیش گفت: "ما مردمان غرب به طور روزمره با گفتن این که گروه های تروریست تحت الحمایه ایران، صهیونیست های اسرائیلی را می کشند، یا تروریست های اسلامی در مرکز تجاری نیویورک بمب گذاری می کند و یا نسبت های سبعیت که به مخالفین مسلمان الجزایری می دهیم، دیگر باعث تبهوع شده ایم.

زمانی که در آوریل ۱۹۹۵ در اوکلاهما در فروشگاهی زنجیره ای بمبی منفجر شد، بلافاصله خبرگزاری ها، گزارش دادند که تروریست های اسلامی، مورد سوءظن هستند. چند روز بعد دولت ایالات متحده، مجبور شد اعتراف نماید که نتیجه گیریشان بسیار شتاب زده بوده است و یک گروه سفیدپوست آمریکایی، متهمین اصلی هستند." وقتی به جامعه آمریکا دقیق شدیم، جامعه ای غول پیکر با مصرف نامتناهی، با آسیب های اجتماعی پیچیده و گسترده و ریشه دار، انواع بزهکاری و فساد و جنایت های سازمان یافته، سلطه و سرکوب دایمی پلیسی، بمباران های تبلیغاتی و فن شناسی پیچیده و رو به گسترش، مهندسی اجتماعی و سیاسی شیوه هایی برای کنترل جامعه، تبعیض و فلاکت و فقر در کنار غنای خیره کننده، تقلب های سیاسی در متن دموکراسی ویژه کشور و صداها عارضه دیگر در این جامعه، نباید تعجب کنیم که واکنش درونزای کور، نسبت به بی عدالتی و سرکوب و ناهنجاری و ظلم، به تدریج بیشتر و سهمگین تر از واکنش خشم آلود و تروریستی بین المللی باشد.

به کار افتادن ماشین بازدارندگی آگاهی و تبلیغات کور و کرکننده پرهزینه و سهمگین در کنار ایجاد فضای خلاء و تاریک برای دستیابی به اخبار جنگ افغانستان، علامت دیگری از کارکرد میلیتاریستی بین المللی و پلیسی داخلی در ایالات متحده است که رهبری آن را قدرت های اقتصادی و سیاستمداران نخبه محافظه کار، مأموران عالی رتبه امنیتی، فرماندهان نظامی (به هنگام ضرورت)، متخصصان و دست درکاران افکار عمومی و رسانه ها و مطبوعات بر عهده دارند.

ممنوعیت خبررسانی و مهار کامل و شبهه فاشیستی اخبار و اطلاعات و توطئه بر علیه آگاهی رسانی آزاد در زمینه حمله دو متحد به

دژخیمان بود. سرزمین به زانو درآمد. کشت و صدور تریاک رواج یافت. رکورد تولید و صادرات در سال ۲۰۰۰-۱۹۹۹ بی سابقه بود (فقط نزدیک به ۱۸۰۰ تن صادرات تریاک به اروپا)؛ انواع بیماری‌ها و فقر و اعتیاد در منطقه گسترش یافتند. شور و اشتیاق اولیه مذهبی، به اضافه امنیت طلبی، جای خود را به کشتار و تحقیر داد.

طالبان در ابتدا با یاری اداره اطلاعات ارتش پاکستان و با کمک دولت بی نظیر بوتو (و مشاوره شوهرش آصف زرداری) از طریق متحد کردن هفت حزب مخالف مجاهدان و سربازگیری از مدارس دینی افغانستان مستقر در پاکستان، که سال‌های زیادی آماده به اجرای مأموریت بودند، شکل گرفت. سازمان سیا در طراحی و همکاری کامل با اداره اطلاعات ارتش برای تشکیل طالبان، همگام بوده است. اسامه بن لادن و نیروهای القاعده، پول لازم شبه نظامیان اولیه را تأمین کردند. آمریکا در مدت ۱۴ سال جنگ مجاهدان علیه نیروهای شوروی، لحظه‌ای را در طراحی و مداخله از طریق پاکستان از دست نداده بود. دولت پاکستان در این راه از عربستان سعودی و نیروهای وابسته به آن در پاکستان (موسوم به سپاه صحابه) که از وهابی‌های متعصب بودند، یاری گرفت. اسامه به تدریج نقش محوری را بازی کرد و از نخستین لحظه‌های ورود طالبان به افغانستان با داوطلبان القاعده و تأمین مالی، سازماندهی و اداره امور در کنار ملا محمد و سایر ملایان رهبری قرار گرفت.

مأموریت مجاهدان پایان یافته بود. جریان‌های مستقل تر آنان مانند احمدشاه مسعود در قالب سیاست‌های ایالات متحده - پاکستان - عربستان نمی‌گنجیدند و باید کنار می‌رفتند. حکمتیار مأموریت زمینه‌سازی برای تضعیف دولت ربانی و نفوذ طالبان را برعهده گرفت.

دولت‌های پاکستان به ویژه دولت بی نظیر بوتو و پرویز مشرف و البته دولتمردان اعم از رییس جمهور، نخست وزیر، مسؤولان امنیتی و ژنرال‌های این کشور به واقع باید پاسخگوی این سرسپردگی شرم آور خود باشند. بی نظیر بوتو یک بار با تلخی و تندی گفت که چرا تقصیرها را به گردن او می‌اندازند و از عربستان و انگلستان و آمریکا در موضوع تحمیل طالبان نام نمی‌برند - و البته مداخله‌های مؤثر انگلستان را نیز که منجر به فجایع افغانستان شد، هرگز از یاد نبریم.

من در دو مقاله یکی در دی ۱۳۷۵ (طالبان

بی نظیر چه کسانی اند) و دیگری در مهر ۱۳۷۸ (طالبان "طالبان" چه کسانی اند) نقش و سهم آمریکا، انگلستان، عربستان و پاکستان را در وقایع افغانستان نشان دادم و دولت ایران را از برنامه سیاسی طرفداری از تشکیل افغانستان با حضور طالبان برحذر داشتم و از سیاست توخالی نزدیکی خنده رویانه و دلدادگی در برقرار کردن رابطه با خانم بی نظیر بوتو و دولت پاکستان انتقاد کردم و آن را

## افکار عمومی آمریکاییان از

### طریق جعل خبر، بمباران‌های

### تبلیغاتی، کنترل رسانه‌ها و

### انواع تمهیدهای پیام‌رسانی و

### خبررسانی، بایاری روزنامه‌ها

### و رسانه‌های زیر نفوذ

### صهیونیست‌ها و شبه فاشیست‌ها

### به جنگ طلبی سوق داده شد،

### اما به نظر می‌رسد این برنامه‌ها

### به سمت ناکامی حرکت می‌کند

سرآغاز ندانم کاری یا و دادن عمدی به حکومت طالبان یا فریب خوردگی دانستم. در آن مقاله‌ها استدلال‌ها و نشانه‌های زیادی را آوردم که نیاز به تکرار نیست. به هر حال، پیروزی بی بازگشت این فرزندان دو پدر و مادر اصلی (آمریکا و انگلستان) و کمکی (عربستان و پاکستان) آنان را چنان شیفته کرد که با تغییر جهت سیاسی آمریکا و جابه‌جاشدن جناح‌های قدرت اعلام استقلال و احساس رسالت کردند. آنان سپس بر زمینه نارضایتی‌های گسترده جهانی و داخلی در آمریکا که به خشم کور و تروریسم منجر می‌شد، همکاری‌هایی را با عملیات تروریستی سازمان دادند.

به هر حال، آنتابه‌ها و رغم آنکه ملت افغانستان را در گروگان دارند و بر سر این مردم مفلوک قدرت‌نمایی می‌کنند، نمی‌توانند مسؤول همه یا حتی مسؤول اصلی وقایع ۱۱ سپتامبر باشند.

## هدف‌های چهارگانه

با توجه به این مقدمه و آشنایی و پیش‌انگاشت‌ها، پرسش این است که هدف‌های آمریکا برای این رزم‌آوری سبعانه و بهانه‌جویانه به شدت نابرابر چیست؟ من این هدف‌ها را در چهار گروه طبقه‌بندی می‌کنم:

### ۱) هدف‌های جاری

### ۲) هدف‌های بلندمدت

### ۳) هدف‌های استراتژیک

### ۴) هدف‌های اقتصادی

## یک - هدف‌های جاری

دو هدف اصلی را در این مورد می‌توان تشخیص داد:

- پاسخ به افکار عمومی آمریکاییان، ایجاد رضایت خاطر و اعتماد به نفس در میان آنان و قانع کردن نشان به پذیرفتن سیاست‌های دولت بوش.

این افکار عمومی نباید به ناامیدی و رسیدن به زیرخط‌ناباوری به اقتدار دولت و به سروری آمریکا برسد، زیرا چنین وضعی در چارچوب دموکراسی آمریکایی خطرناک است.

افکار عمومی آمریکاییان از طریق جعل خبر، بمباران‌های تبلیغاتی، کنترل رسانه‌ها و انواع تمهیدهای پیام‌رسانی و خبررسانی با یاری روزنامه‌ها و رسانه‌های زیر نفوذ صهیونیست‌ها و شبه فاشیست‌ها، به سمت جنگ طلبی سوق داده شد اما باز ناکام ماند.

آمریکایی‌ها، هرچه بیشتر به ماهیت تجاوزکارانه و محرک دولت و سیاست خارجی خود پی ببرند، آنان امنیت را از راه‌های دیگری جستجو خواهند کرد. اما به هر حال، مطالبه از دولت را رها نمی‌کنند. - پنهان داشتن چهره واقعی و انگیزه‌های عمیق ضد آمریکایی مردم جهان از طریق نشان دادن دشمنان فرضی. در این مورد نیز البته تظاهرات ضد جنگ، سیاست‌های آمریکا را خنثی می‌کند. همکاری دولت‌های اروپایی با آمریکا با خشم و نارضایتی نسبتاً گسترده‌ای در خود این کشورها روبه‌رو شده است. به هر حال، آمریکا باید نقش خود را در ایجاد روحیه ضد آمریکایی گسترده، به ویژه در میان مردم عادی جهان بیوشاند.

## دو - هدف‌های بلندمدت

- عمده‌ترین هدف بلندمدت آمریکا ادامه روش دشمن تراشی است. میلیتاریسم ایالات متحده و

صدای افغانستان ساکت است. همسایگان این کشور به همکاری با جنایت‌های جنگی یا به سکوت، رضایت داده اند یا اگر صلح طلبی می‌کنند، راه حل‌های اعتراض‌های گسترده و آگاهی بخش مردمی را بسته‌اند - البته در پاکستان ظاهراً اوضاع در حال خارج شدن از دست است. به این ترتیب، فرصت مغتنمی برای عقل‌بیدار این خداوند جنگ به دست آمده است تا توان خود را در صحنه عملی یعنی گرفتن جان و خانه و کاشانه مردم بیازماید.

### چهار- هدف‌های اقتصادی

- همیشه دولت‌های هم‌جناح این بوش، مانند بوش پدر، ریگان، نیکسون به نوعی بدنبال ایجاد فضایی برای افزایش تقاضاهای تسلیحاتی بوده‌اند. گرچه نیکسون در جنگ ویتنام از اواخر دهه شصت به شدت از مداخله آمریکا پشیمان و در صدد بیرون کشیدن پای دولت از این دام مهلک بود، اما خود و به مدد فشار بردولت قبلی دموکرات (به ریاست جمهوری جانسون) جنگ ویتنام را دامن زد.

نظریه ژاندارم‌های منطقه‌ای نیز که در زمان او تحقق یافت، در واقع عبارت بود از میلیتاریزه شدن هم پیمانان، مثلاً ایران و اسرائیل، و افزایش خریدهای تسلیحاتی.

در این دروه، مانند زمان حاضر، اقتصاد ایالات متحده با رکودی سنگین دست‌به‌گریبان بوده است. نمی‌توانیم بگویم حتماً این دولت‌ها از سیاست جنگی استفاده کرده‌اند، زیرا ریگان در چارچوب اقتصاد ریگانی (ریگان‌میکس) به انبساط اقتصادی و بدهکار کردن آمریکا و حمله اقتصادی به جهان کم‌توسعه و راه‌انداختن سیاست‌های تعدیل ساختاری و جز آن دست زد. در واقع به جای جنگ، از طریق قتل عام اقتصادی، ملت‌های فقیر را به خاک نشانید.

به هر حال، ادامه جنگ در وضعیت فعلی و کوشش برای گسترش کنترل شده آن به نحوی که جنگ را در خانه دیگران به اندازه لازم و معطوف به فروش‌های تسلیحاتی (چنانکه در جنگ خلیج فارس و در فاصله ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ برای کشورهای منطقه پیش آمد) راه‌بندازد، یک هدف اقتصادی عمده در آغاز و ادامه جنگ و تجاوز به افغانستان است.

کافی است توجه کنیم که از هم‌اکنون دولت آمریکا ساخت و خرید ۲۵۰۰ و به قولی ۲۵۰۰ هواپیمای جنگی جدید را که نیاز به فرودگاه ندارند اما قدرت رزمی و تخریبی بیشتری از هواپیماهای قبلی دارند و امید می‌رود به هواپیمای سازمانی نیروی هوایی

و وابستگی ناشی می‌شود. دولت‌های این کشورها می‌دانند که اگر آمریکا ضربه بخورد به حساب خودشان نیز رسیدگی خواهد شد، امانی‌دانند که ادامه این گوش به فرمانی جنایت‌آمیز و قبول نقش او‌باشی قتالانه سیاسی - چه سرنوشت شومی را به دنبال انفجار خشم و واکنش مردم این کشورها نصیبشان خواهد کرد.

دولت‌های تاجیکستان و ازبکستان که خود منشاء عملکردهای به شدت ضد دموکراتیک و عقب‌نگاهدارنده هستند نیز در این همدستی‌ها، امید بیشتر ماندن را می‌بینند و بی‌تردید، آنها اشتباه می‌کنند. آمریکا به آنها آن چنان نیاز دارد که به افغانستان و نه نیازی که مثلاً به کشور کره دارد.

### سه - هدف‌های استراتژیک

سه هدف مهم را می‌توان به شرح زیر بررسی کرد:

- کنترل اتمی منطقه. می‌دانیم که افغانستان در موقعیت مکانی‌ای است که آن را به کشورهای اتمی پاکستان، چین و هند (و به احتمال قوی قزاقستان) و حتی روسیه نزدیک کرده است. شرایط کوهستانی، و اساساً امکان دست‌یابی به پایگاه‌های مناسب و قابل استتار زمینی و استفاده از مقاومت محیط طبیعی در این کشور، سرکوب‌های مکرر و در صورت پیروزی آمریکا، نابود کردن کامل مخالفان، ممانعت از رشد آگاهی‌های مردمی، امکان به سرکار آوردن یک پرویز مشرف با دوام، در میان عوامل تحقق این هدف قرار دارند.

استقرار پایگاه‌های روزمینی و زیرزمینی برای دیده‌بانی و یاری به طرح دفاع استراتژیک و ضد موشکی (یا جنگ ستارگان) که آمریکا در سر می‌پرورد (که اگر از راه نزدیک به هدف باشد، بسیار کم هزینه‌تر و از جهت فنی آسان‌تر است) نیز از هدف‌های استراتژیک حمله سنگین و پرهزینه به افغانستان و بی‌اعتنایی آمریکا به عوارض و فجایع انسانی آن و نارضایتی‌های مردم جهان به شمار می‌آیند.

- هدف دوم استراتژیک آمریکا، آزمایش تسلیحات است. زرادخانه‌های آمریکا پر است از سلاح‌هایی که فقط در آزمایش‌ها، آزمایش شده‌اند و نه در جنگ واقعی. در مورد عراق این فرصت به دست آمد. اما به دلایل مختلف از جمله لزوم نگهداری صدام و ضربه‌های ارتش عراق که موجب بدنامی بوش پدر در آمریکا می‌شد - و شد - ادامه نیافت.

توجیه اجتماعی سلطه‌گری آمریکا در چارچوب دموکراسی این کشور، ایجاب می‌کند که آمریکا به وجدان کاذب رو در رو بودن با دشمنان خیالی نیاز داشته باشد.

آموزش عمومی پراگماتیستی آمریکایی قطعاً نمی‌خواهد بپذیرد یا اجازه بدهد این باور رواج یابد که مداخله‌های آمریکا، از ماهیت سرمایه‌داری و سلطه‌جویی جهانی این کشور ناشی می‌شود.

سال‌ها مداخله به نفع دولت تجاوزگر و نژادپرست اسرائیل، در چارچوب دفاع از ارزش (دموکراسی و یهودیان) و به مثابه ضرورتی برای مبارزه با "دشمن" (کدام دشمن؟) توجیه می‌شد. مدت‌ها عراق، به عنوان دشمن معرفی شد. در حالی که جورج بوش پدر، این فرمانده عالی حمله آمریکا و متحدان به عراق، حاضر نشد برای جابه‌جایی صدام وارد دستور کار شود.

دشمن باید وجود داشته باشد و حتماً صدام باید نقش‌های تشنج‌زایی لازم را در منطقه به عهده بگیرد. در واقع، یکی از عمده‌ترین نقش‌های تأمینی اسرائیل نیز تشنج‌زایی و دشمن‌آفرینی بوده است. حمله به افغانستان ذهن‌ها را متوجه یک دشمن مبهم می‌کند. کوشش برای تعبیر خام سامویل هانتینگتون - یعنی رو در رویی به اصطلاح تمدن وحشی اسلام با تمدن پیشرفته غرب - به جایی نرسید و تز جنگ صلیبی بوش به مسخره کشانده شد. بنابراین تهاجم خشمگنانه و دهشت‌افکنانه در افغانستان می‌تواند زمینه را برای اجرای سیاست پنهان "زنده باد دشمن آمریکا" فراهم سازد.

- هدف بلندمدت دیگر به برتری جویی و قدرت طلبی و سروری فراملی ایالات متحده مربوط می‌شود. نوجه‌های سیاسی این کشور از جمله انگلستان نیز به این هدف احتیاج دارند: تا آقا، آقای می‌کند نوکر می‌تواند سبیلی به چلو چرب کند.

فروپاشی قدر قدرتی آمریکا در تحلیل‌هایی به نفع جهان غرب نیست. اتحادیه ناتو و کشورهای عضو همکاری اقتصادی این اجبار را به وجدان جمعی باشگاه صنعتی‌ها تبدیل کرده است. اعلام آمادگی آلمان، ایتالیا و فرانسه نیز در همین راستاست که البته نباید آن را چندان جدی انگاشت - زیرا این کشورها می‌دانند این بار در تله نفرت جهانی خواهند افتاد بی‌آن که منافع جدی برایشان متصور باشد.

همکاری دولت‌های دست‌نشانده مانند ترکیه و پاکستان نیز زیر فشار آمریکا و از ماهیت سرسپردگی

فدرال تبدیل شوند، سفارش داده است.

از هم اکنون نرخ‌های بیمه در حمل و نقل دریایی، آتش سوزی و سوانح جنگی، بالا رفته است. شرکت‌های بیمه که تا حد زیادی متعلق به انحصارهای مالی بزرگ هستند، باید جبران خسارت کنند.

### ... و ما باید چه کنیم؟

حالا ملت و دولت ما باید به کدام راه پا بگذارند و چگونه بروند؟ بی تردید افتادن به راه جنگ و فراموش کردن روحیه عمیق صلح‌طلبی فعال و هشیارانه مردم به معنای آنست که کشور وارد جنگی خواهد شد که در میان سناریوهای محتمل آمریکا جای دارد. آمریکا می‌خواهد ما را به بهانه مبارزه با طالبان وارد جنگ کند- و یادمان باشد این همان طالبان است که دولت و وزارت امور خارجه ما برای آنها سهم در حکومت می‌خواست و اکنون نیز ابهام‌های فراوان در قاطی شدن منافع مردم افغانستان با امنیت دولت مستمک و مرتجع طالبانی وجود دارد.

اما اگر بنا به فرض ۴ یا ۸ یا ۱۰ میلیارد دلار هم بابت هزینه این جنگ از یک صندوق خیریه بین‌المللی به ملت ما پیشنهاد شود، ما نباید زیر بار آن جنگ برویم. آمریکا خواب‌آرنا دیده است که پاکستان را به بهانه دفاع از جناح متعادل طالبان به معرکه رودررویی با ما بکشاند، گروه‌های افغانی را مسلح کند، مسایل مربوط به سه جزیره را دوباره زنده سازد، در دریای خزر نافرمانی و مداخله و قانون شکنی بین‌المللی و به خطر انداختن منافع ملی ایران را به راه اندازد و ما را بار دیگر این چنین از پای درآورد.

جناح میلیتاریستی و نفتی آمریکا اکنون برای مقابله با رکود و تثبیت موقعیت استراتژیک خود در افغانستان و نیز دشمن تراشی به این جنگ جویی ماجراجویانه نیاز دارد.

ما باید خویشتندار باشیم امانه انفعالی و ساکت. ما باید به خرد رفتار بین‌المللی برای صلح جویی و برای دفاع از مردم بیگناه افغانستان جان ببخشیم. برای این کار، بی‌طرفی دولت ربطی به اعتراض‌های گسترده مردمی ندارد. باید اجازه دهیم مردم و نهادهای اجتماعی و سیاسی، خودشان به تظاهرات، ارتباط‌های جهانی و همدلی‌های ضد جنگ و مداخله برخیزند. ما نباید سیاست معکوس پیش بگیریم و در حالی که در خطر هستیم؛ تظاهرات دولتی در روزهای جمعه با شعار مرگ بر آمریکا راه اندازیم و

چنان کنیم که گویا مردم طرفدار مداخله آمریکا هستند و این دولت است که جور دیگری فکر می‌کند. مبارزه علیه تجاوز و جنگ و پایگاه‌سازی باید به بیشترین حد، از خرد جمعی و نیروی مردمی و رهبران ملی و آزادی‌خواه و مردم‌گرا مایه بگیرد. محافظه‌کاران برنامه، زیرکی و خرد لازم را برای این که رهبر بلامنازع مردم در این برهه تاریخی باشند، ندارند. آنان واپس‌گرا و تمامیت‌خواهند.

درک واقعیت حضور آمریکا نه تنها از طریق خشم کور و دشمنی‌هایی که بیشتر از ترس به خطر افتادن قدرت و موقعیت اقتصادی است، به دست نمی‌آید بلکه از این راه به میان توده‌های مردم راه نمی‌یابد و به راهیابی‌های صلح‌آمیز برای منابع ملی و

### محافظه‌کاران برنامه، زیرکی

### و خرد لازم را برای این که رهبر

### بلامنازع مردم ایران در این برهه

### تاریخی و برای رویارویی با این

### بحران باشند، ندارند

مسئولیت انسانی در منطقه نمی‌رسد.

کسانی صحنه تعارض‌های جهانی را با رینگ مشت زنی اشتباه گرفته‌اند و می‌گویند حالا که آمریکا دیگر مثل حریف مشت زنی، گوشه رینگ گیر کرده، می‌توان ضربه زد و امتیاز گرفت. اینان نیز چه بسا حاکمیت اقتدار و منابع بلند مدت ملی را به خطر می‌اندازند. صحنه بین‌المللی با رینگ مشت زنی تفاوت دارد. آمریکا ممکن است از یک نظر ضعیف باشد. مثلاً ممکن است به استفاده از مرزهای شرقی ایران برای پیروزی کم‌هزینه و

سریع خود نیازمند باشد یا به طور جدی در جستجوی جلوگیری از ایران در حمایت از نیروهای طالبان که منجر به کشته و زخمی و اسیر شدن نیروهای آمریکایی می‌شود و شکست سیاسی متوجه دولت این کشور می‌کند، برآید. اما این، همه آنچه این کشور و متحدان آن می‌خواهند نیست. آنها از جهت دیگر توانایی‌های بیشتری از گذشته دارند، آنان خشمگین و آماده حمله و تجاوز و تخریب‌اند. آنان برای پس از پایان جنگ برنامه‌هایی دارند که به رغم ایجاد روابط بهتر

با ایران می‌تواند برای مایه شدت آسیب رسان باشد. روابط بین‌المللی، پویاست و در مواقع بحرانی مانند وضع فعلی بغرنج، سیستمی و چند جانبه است. وانگهی مگر اسرائیل-چنان که در تجربه سفر چک استراو، وزیر خارجه انگلستان، به ایران دیدیم- ذره‌ای از فشار بر آمریکا برای جلوگیری از دادن امتیاز دست می‌کشد؟

آنان چه کسانی‌اند که می‌خواهند بروند و امتیاز بگیرند؟ آیا در این مورد نیز کشور و ملت باید چشم به راه آن چند نفر دیپلمات و مذاکره‌کننده که از ۲۳ سال پیش تاکنون همیشه در صحنه بوده‌اند، بماند یا باید از کسان دیگری از میان مردم کمک گرفت؟ اما یاری این کسان دیگر در گروهی کارکرد سیاسی دموکراتیک در داخل است. پس اول باید این بخش از کارها اصلاح شود.

گسترش مردم‌سالاری در داخل ایران، کلید تقویت بنیه درونی، ایجاد سیاست منطقه‌ای فعال، صلح‌طلبی مطمئن، حفظ منافع ملی و دفاع از حقوق مردم فقرزده و تجاوززده افغانستان است. چگونه ممکن است کسانی که اشتباه‌های ۱۰ سال گذشته را در مورد افغانستان مرتکب شدند، جریان‌هایی که نمی‌توانند مبارزه و تلاش و ابراز رأی و نظر مستقلانه مردم را در دفاع از مردم افغانستان برتابند، بتوانند منافع مردمی ایران و دفاع از حق مردم افغانستان و مقابله با تجاوز آمریکا را همسان کنند؟! سیاست‌گذارانی که راه حل کاهش بیکاری را در بازپس فرستادن کارگران محروم و زحمتکش افغان به زیر تیغ طالبان دانستند و کسانی که به عوض شناساندن فرایندهای حاکم در نظم جهانی، یا به دشنام‌گویی رضایت دادند، یا ناگهان شیفته جهانی‌سازی شدند، چگونه می‌توانند در این رهگذر ملت ما را با سربلندی هدایت کنند و آنان را به حقوق فردی و اجتماعی و مسئولیت انسانی و جهانی خود نزدیک‌تر سازند؟

اکنون بهترین زمان برای زرنگی‌های خودسرانه برای ضربه زدن یا امتیاز گرفتن نیست. امروز بهترین زمان برای تقویت بنیه مردمی، راه‌گسترش دموکراسی و عدالت و مشارکت در تصمیم‌گیری ملی است. امروز زمان بالا بردن آگاهی‌ها نسبت به واقعیت فجایع درون و بیرون و زمان همدلی‌های واقعی مردم ایران با مردم افغانستان است. زمان توانمند شدن است، هرچند هم اینجا و هم آنجا دل کسانی از "نافرمانی" و "شادمانی" و "فریادکشی"‌ها به لرزه درآید.